

زیبایی هنری و بازنمایی طبیعت (در نظریه زیبایی‌شناختی توماس آکوئیناس)

محمد شکیبا دل^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۵

دانشجوی دکتری حکمت هنر دینی

تاریخ تأیید: ۹۵/۰۶/۲۷

چکیده

توماس آکوئیناس با اقتباس دیدگاه‌های پیشینیان خود، به صورت پراکنده در آثارش به مسئله زیبایی و هنر پرداخته و قصد دارد تا میان ساحت زیبایی متعالی و زیبایی محسوس ارتباطی برقرار کند. وی با بیان تعریف زیبایی و مؤلفه‌های آن به تبیین نوعی ادراک زیبایی‌شناختی دست می‌یابد. در این مقاله ضمن تبیین نگاه وی به مسئله زیبایی و بیان تأثیرپذیری او از اشارات کتاب مقدس به مسئله زیبایی، ادراک زیبایی‌شناختی، نسبت زیبایی با خیر و وجود، زیبایی عالم و طبیعت، تلاش شده است تا به مسئله تقلید هنرمند در خلق هنری از فعل الهی پرداخته شود که وی آن را استمرار عمل خلاقه آفرینش الهی توسط هنرمند می‌داند. واژگان کلیدی: آکوئیناس، ادراک زیبایی‌شناختی، زیبایی متعالی، زیبایی محسوس، فعل الهی (آفرینش الهی).

مقدمه

با نگاهی به اندیشه به وجود آمده پیرامون مفهوم «زیبایی» در میان فلاسفه مدرن، به سادگی می‌توان دریافت که اکثر آن‌ها معتقدند که نمی‌توان زیبایی را با وجود یا هستی اشیاء یکی دانست؛ از نظر بیشتر آن‌ها عالم حقیقی^۲ عالم هستی^۳ یا همان عالم واقع^۴ است. حال آنکه ساحت زیبایی، همچون ساحت خیر به عالم ارزش‌ها تعلق دارد. بنابراین واقعیت^۵ و ارزش^۶ یکسان نیستند. آن‌ها به ما می‌گویند امر واقع چیزی است، مستقل از هر آنچه بتوان در موردش انجام داد و ارزش نتیجه ارزیابی ما نسبت به آن چیزی است که باید باشد و بنابراین به ما وابسته است. این نکته به این معنا است که واقعیت‌ها، عینی^۷ و ارزش‌ها، ذهنی^۱ هستند

1. Email: shakibadel@gmail.com

2. real world

3. world of existence

4. world of fact

5. fact

6. value

7. objective

(مورر، ۱۳۹۲: ۵۷-۵۸). شکاف و فاصله به وجود آمده میان مفاهیم وجود، خیر و حقیقت با زیبایی از پیامدهای شکل‌گیری زیبایی‌شناسی جدید در دوره روشنگری است، در حالی که در اندیشه متفکرینی چون توماس آکوئیناس و پیشینیان او زیبایی خصوصیت ذاتی و جدایی‌ناپذیر موجودات است؛ به نحوی که می‌توان هر چیزی را از آن رو که وجود دارد زیبا خواند. زیبایی امری وجودی - شناختی (شناختی ذاتی) و لذت‌بخش به شمار می‌آید و از این رو ارتباطی ذاتی با ادراک مخاطب نیز می‌یابد.

توماس آکوئیناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) فیلسوف و متکلمی مسیحی است که به عنوان یکی از تأثیرگذارترین متفکران در حوزه زیبایی‌شناسی قرون وسطی مطرح است. وی در پرتو الهیات مسیحی و مابعدالطبیعه به بحث درباره هنر و زیبایی پرداخته و مفاهیم سنتی و زیبایی‌شناسی قرون وسطی را احیاء کرده است. اشارات مختصر او درباره زیبایی‌شناسی و هنر و ظهور اندیشه‌های وی نقش اساسی در فهم مفاهیم زیبایی‌شناسی قرون وسطی داشته است. وی با ارائه تعریفی از زیبایی به نقش فاعل شناسا و عنصر عقلانی در تجربه زیبایی‌شناختی پرداخته و سپس با بیان ویژگی‌های زیبایی به نسبت ارتباط آن با مفاهیم خیر و کمال می‌پردازد. اگر چه نمی‌توان آکوئیناس را مبدع نظریات زیبایی‌شناسی قرون وسطی دانست، اما عمیق‌ترین تعابیر زیبایی‌شناسی را می‌توان در نظریات وی جستجو کرد. وی با شیوه خاص خود مفاهیم سنتی این حوزه را تداوم بخشیده و مفهومی تجربی و الهام گرفته از اندیشه ارسطو را جایگزین مفهوم مثالی زیبایی کرده است.

۱- زیبایی و ویژگی‌های آن

توماس آکوئینی از جمله شاگردان آلبرت کبیر بود که در درس گفتارهای خود به مسائل زیبایی‌شناسی می‌پرداخت (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۱). وی در آموزه‌های خود برخی از نظرات مهم ارسطو را که از طریق آلبرت کبیر وارد زیبایی‌شناسی شده بود، مورد توجه قرار داد. یکی از مهم‌ترین آن موارد، بحث از فرم^۱ (صورت) در زیبایی‌شناسی اثر هنری است. تعریف آکوئیناس از زیبایی بیشتر به نوعی ادراک و یا بهتر بگوییم ادراک برآمده از دیدن اشاره دارد. تاتارکیویچ^۲ بیان می‌کند که او در «جامع الهیات» دو تعریف از زیبایی ارائه کرده است. در تعریف اول اشیائی

1. subjective

2. form

3. Tatariewicz, Wladyslaw

را زیبا می‌خواند که نگاه کردن به آن‌ها لذتی در بیننده ایجاد می‌کند: «آنچه از دیدنش لذت می‌بریم، زیبا خوانده می‌شود» (Tatarkiewicz, 2005: 247) و (ربیعی، همان: ۷۵): و در تعریف دوم اشیائی را زیبا می‌نامد که ادراک حقیقی آن‌ها موجب لذت می‌شود: «آنچه از ادراکش لذت می‌بریم زیبا خوانده می‌شود» (به نقل از همان و ST.1-2.27.1). از این رو به نظر می‌رسد وی زیبایی را امری شناختی قلمداد می‌کند و بر تأثیرگذاری آن بر مخاطب تأکید می‌کند. در فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه همین تعریف آمده است: «آن چیزی را زیبا می‌نامند که در مشاهده خوشایند واقع شود». در این تعریف زیبا از حیث خاص خود تعریف می‌شود و خوشایندی مقوم امر زیبا نیست، بلکه نتیجه آن است (ریتر، ۱۳۸۹: ۱۲).

به تعبیر تاتارکیویچ اگر چه توماس قدیس در تعریف اول زیبایی را به اشیاء مرئی محدود می‌کند، اما در جایی دیگر بیان می‌کند که بینایی به عنوان کامل‌ترین حس، جایگزین مناسبی برای حواس دیگر است و اصطلاح «دیدن» در اینجا به عبارتی بیانگر تمامی شناخت‌های مربوط به حواس و بلکه فراتر از آن، تمامی شناخت‌های عقلی است. از این رو بی‌دلیل نیست که در نوشته‌های وی در کنار شهود^۱ جسمانی، عینی و محسوس؛ از شهود عقلانی، ذهنی و خیالی یا ادراکات عقلانی، درونی و یا کلی سخن می‌رود. از دیدگاه آکوئیناس مفاهیم دیدن و ادراک، علاوه بر تمامی صورت‌های ادراک مستقیم یک شیء و شهود از طریق حواس، شهود عقلانی را نیز در بر می‌گیرد (Tatarkiewicz, 2005: 247) و (تاتارکیویچ، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۲).

ژیلسون در «مبانی فلسفه مسیحیت» در جایی از آکوئیناس نقل می‌کند که، «آنچه درک عقلی، آرامش خود را از دیدن و شناخت آن می‌یابد؛ به مفهوم امر زیبا مربوط می‌گردد» (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۲۶۵). به عبارت دیگر «زیبا چیزی است که میل به واسطه شهود یا ادراک آن تسکین می‌یابد» (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۹). از این رو حواسی به ویژه به زیبایی مرتبطند که درک آن‌ها شناختی باشد. این حواس عبارتند از، بینایی و شنوایی که در خدمت عقلند. ما سخن از مناظر زیبا یا صداهای زیبا می‌گوییم، اما زیبا را در متعلقات سایر حواس به کار نمی‌بریم. هیچ‌کس از بوهای زیبا یا مزه‌های زیبا سخن نمی‌گوید ... بنابراین زیبایی امری است که درک آن موجب لذت می‌شود (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۲۶۵) و (ربیعی، همان).

نکته مهم آنکه در این دو تعریف، مسئله لذت مورد تأکید قرار گرفته است. از یک سو اشیاء وقتی لذت‌آفرین باشند؛ زیبا هستند (علت زیبایی در شیء مرئی است) و از سوی دیگر اشیائی

زیبا به شمار می‌آیند که در هنگام دیدن (فعل دیدن) موجب لذت شوند (علت زیبایی در فعل دیدن اشیاء است). بدین طریق وی بر دو شیوه متفاوت در فهم لذت زیبایی شناختی: یکی عینی و دیگری ذهنی تأکید کرده است (Tatarkiewicz, 2005: 247) و (تاتارکویچ، ۱۳۸۷: ۵۲). نکته دیگر آنکه از نظر او اگر اشیاء به دلایلی مانند کارایی یا مفید بودن موجب لذت شوند؛ وی آن‌ها را زیبا نمی‌داند بلکه صرفاً چیزی که بی‌واسطه در دیده شدن اشیاء موجب لذت شود؛ زیبا به شمار می‌آید (Ibid. 248) و (همان).^۱

اما توماس قدیس در مسئله سی و نهم جامع الهیات به سه معیار برای زیبایی اشاره کرده است. از دیدگاه وی شیء‌ای را می‌توان زیبا نامید که ویژگی‌هایی چون کمال^۲ یا تمامیت^۳، تناسب^۴ یا هماهنگی^۵ و وضوح^۶ یا درخشش (شفافیت) را دارا باشد (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۵ و ۸۹)؛ (صانعی، ۱۳۹۳: ۹۸)، (ریتز، ۱۳۸۹: ۱۲)؛ (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۲۶۶)؛ (Tatarkiewicz, 2005: 250-253). «سه چیز برای زیبایی ضروری است: کمال، تناسب و وضوح یا درخشش بنابراین چیزهای دارای رنگ‌های درخشان، زیبا خوانده می‌شوند»^۷ (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۵).

کمال از دیدگاه وی به معنای تحقق پذیرفتن کامل هر چیزی است که شیء می‌تواند آن گونه باشد. «هنگامی شیء از کمال برخوردار است که هر آنچه آن را کامل می‌کند، داشته باشد»^۸ (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۶) به عبارت دیگر شیء‌ای کامل است که هیچ چیز از آن غایب نباشد. از این رو وی زشتی را به معنای فقدان چیزی در شیء می‌داند: «اشیائی که فاقد چیزی هستند به همین علت زشتند»^۹ (ربیعی، همان). به تعبیر دقیق‌تر مصادیق هر صورت نوعیه، از الگوی ماهوی خاصی تبعیت می‌کند و کمال خاصی دارد که با فقدان یا اضافه شدن چیزی به آن کمال از دست می‌رود (ربیعی، همان). برخی نظریه‌پردازان مفهوم کمال را از نگاه آکوئینی به تناسب اجزای یک شیء با کل آن تفسیر کرده‌اند. چرا که وی معتقد است زیبایی تناسب است و

۱. برای مطالعه دقیق‌تر در مورد دیدگاه آکوئیناس و لذت زیبایی شناختی ر.ک:

Sevier, Christopher Scott, 2012, "Thomas Aquinas On the Nature and Experience of Beauty".

2. integritas

3. perfectio

4. debita proportia

5. consonantia

6. claritas

۷. به نقل از ربیعی (ST.1.39.8).

۸. به نقل از ربیعی (ST.1.73.1c).

۹. به نقل از ربیعی (ST.1.39.8c).

حواس از ادراک اشیاء متناسب لذت می‌برند. استناد ایشان به گفته توماس در مورد زشتی انسان‌های دارای نقص عضو است که، «آنچه ایشان فاقد آنند، تناسب دقیق اجزا با کل است» (Eco, 1988: 99). مفهوم دیگر کمال عبارت است از آنکه شیء در عملکرد بی‌نقص باشد (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۶) و (Tatarkiewicz, 2005: 253).

از نظر آکوئیناس تناسب هم به معنای نسبت‌های ریاضی بین اشیاء است هم به معنای نوعی تشابه یا سازگاری میان دو طرف نسبت. وی در مورد زیبایی آن را به سلامتی و تناسب مزاج در انسان تشبیه کرده است. به این معنا که سلامتی یعنی هماهنگی مزاج‌ها در موضوعی مفروض. به عبارت دیگر زیبایی هماهنگی میان اعضای بدن یا رنگ‌هاست در نتیجه خود زیبایی را باید در نسبت با متعلقش درک کرد. زیبایی یک چیز با چیز دیگر یکسان نیست (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۶-۷۷). از نظر تاتارکیویچ این تعبیر از زیبایی که در نسبت میان اجزاء، رنگ‌ها و یا تناسب میان صورت و رنگ استفاده شده است، تعبیری محدود و سنتی از زیبایی است و صرفاً در مورد زیبایی جسمانی و ظاهری کاربرد دارد. اما وی این معنا را بسط داده است و در جایی دیگر از روشنی تقوی و فضیلت سخن گفته است: «وضوح و زیبایی فضیلتند» (تاتارکیویچ، ۱۳۸۷: ۵۳ و ۵۷) و (Tatarkiewicz, 2005: 248, 251-252). از این رو می‌توان گفت هر گونه توافق و هماهنگی در موجودات از صورت آن‌ها حاصل می‌شود. صورت، به کل موجود انسجام و به اجزای متکثر آن وحدت می‌بخشد. در طبیعت نیز صورت به اعضای یک حیوان نه تنها توازن و تناسب می‌بخشد بلکه آن را زیبا می‌سازد (مورر، ۱۳۹۲: ۴۲-۴۳).

آکوئینی در مورد ویژگی سوم زیبایی، خداوند را علت وضوح و روشنی اشیاء می‌داند. به این معنا که اشیاء بهره‌مند از ظهور و نورالهی هستند؛ زیرا خداوند است که به همه مخلوقات «به سان نور» شکوه و روشنی می‌بخشد (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۷). وی در شرح اسمای الهی دیونسیوس که خدا را علت انسجام و روشنی همه اشیاء نامیده بود بیان می‌کند که، «شیء‌ای زیبا به این دلیل زیبا است که از لحاظ اندازه، نسبت رضایت‌بخش، حضور خوب، لطافت و نرمی مناسب را واجد باشد. به همین جهت هر چیزی زیبا است زیرا که دارای درخشش خاص خود است، مجرد باشد یا مادی، طبق یک تناسب لازم ساخته شده است. خدا علت روشنی اشیاء است؛ چون او سبب می‌گردد تا اشیاء از نور الهی‌اش بهره‌ور گردند ... بنابراین هر شیء‌ای به این لحاظ زیبا است که دارای صورتی است (که از طریق آن وجود دارد) و این صورت یک نوع بهره‌وری از نور الهی است. پس همه اشیاء طبق صورت خویش زیبا هستند

(ژیلسون، ۱۳۷۵: ۲۶۶-۲۶۷).

می‌توان گفت که وی تفسیری صورت‌انگارانه‌ای از ماده^۱ ارائه کرده است (Tatarkiewicz, 2005: 252). به طور کلی صورت عبارت است از آنچه که هر موجودی را در گونه و نوع خاص خود متعین می‌سازد، هر چیز را مصداق مشخصی از آن گونه وجود می‌سازد و در عین حال آن را از موجودات سایر گونه‌ها متمایز می‌سازد. اشیاء نیز به واسطه صورتشان بر ما آشکار می‌شوند. به تعبیر دیگر صورت‌ها چپستی شیء را بر ما روشن می‌سازند. هر صورتی، نور یا تابندگی خاص خود را دارد که آن را به موجودی که از آن صورت برخوردار است، می‌بخشد. به این معنی که صورت شیء به آن زیبایی می‌دهد. به بیان توماس قدیس: «فرم زیبایی شیء است»^۲. اگر صورت، مانند شکل یا رنگ، محسوس باشد به موجود تابندگی و فروغ محسوسی می‌بخشد و اگر صورت معقول یا معنوی باشد تابندگی معقولی را سبب می‌شود (مورر، ۱۳۹۲: ۳۹-۴۱).

در شرح اسمای الهی، زیبایی از نگاه آکوئیناس در مرتبه نخست، تمثیل محسوسی از نور را یدک می‌کشد. از نظر وی نور همه چیز را زیبا می‌کند. اما اگر به معنای تابندگی معقول به کار رود ذاتاً به خداوند تعلق دارد و شایسته عالم الهی است.^۳

بنابراین روشنی به معنای صورت یافتن ماده است. به این معنا که آنچه برای زیبایی اثر دارد صورت تابنده^۴ است. چون ماده با عقل ادراک شدنی نیست؛ نیاز به صورت دارد و تعامل میان فاعل شناسا و شیء به وضوح (درخشش) شیء ادراک‌شونده بستگی دارد. از این رو هر چه صورت درخشان‌تر، تجربه ما از شیء زیبا طبیعی‌تر خواهد بود (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۷).

بنابراین زیبایی مبتنی بر مفهوم صورت یا فرم و از منظر علت صوری‌اش مورد توجه قرار می‌گیرد. چرا که اشیاء به واسطه صورتشان بر ما آشکار می‌گردند و ما از طریق صورت‌ها آن‌ها را می‌شناسیم. به تعبیری صورت ماهیت شیء را بر ما می‌نمایاند. پس صورت همچون نوری ما را به فهم ذات شیء می‌رساند. از این رو همان‌گونه که زیبایی به علت صوری تعلق دارد؛ صورت نیز نیازمند وجود یا فعل وجودی است (همان، ۷۷-۷۸). به تعبیر دیگر سرچشمه غایی زیبایی هر شیء فعل وجودی یا وجود آن است. بنابراین زیبایی نیز همچون وجود، امری وجودشناختی است

1. hylomorphic
2. a forma rei est decore eius

۳. به نقل از ربیعی (ST.I.39.8).

4. splendor formae

و با آن این همانی دارد (مورر، ۱۳۹۲: ۴۳).

۲- ادراک زیبایی و تجربه زیبایی‌شناختی

قدیس توماس زیبایی را به مثابه امری که ارتباط ذاتی با ادراکات و لذت مخاطب دارد توصیف می‌کند. همچنین از بیان او آشکار می‌شود که ادراک برای متعلق خود، زیبایی نمی‌آفریند بلکه زیبایی آن را آشکار می‌کند. زیبایی با کمال، درخشش و هماهنگی خود، جلوه‌ای از ذات هستی و وجود است؛ و ادراک، وسیله‌ای است که آدمی به مدد آن از زیبایی هستی سرشار می‌شود. در این میان خداوند و فرشتگان که عقل محض هستند؛ برای دانستن از شهود بی‌واسطه حقیقت و وجود برخوردارند. اما ادراک انسانی (اگر چه معقول است) نیازمند حواس جسمانی است. ذهنی که در ماده تجسد یافته می‌بایست از طریق حواس به شناخت دست یابد. بنابراین معرفت‌های انسانی به وسیله تجرید و استدلال و بر اساس داده‌هایی به دست می‌آید که حواس، تدارک می‌بینند. بنابراین وجود اشیاء محسوس و عالم طبیعت، پیوندی ذاتی با ذهن انسان دارد که البته ذهن انسان خود بخشی از عالم طبیعت است. حواس بیرونی انسان دنیا را ادراک می‌کند و حواس درونی همچون تخیل و حس مشترک داده‌های فراهم آمده حس بیرونی را پالایش می‌کند. در این هنگام ذهن انسان در مواجهه با بازتاب صورت شیء به گونه‌ای که آن را مطابق با ظرفیت‌های خود بیابد، به ادراک آن با لذت و خرسندی واکنش نشان می‌دهد. به این طریق تجربه زیبایی‌شناختی^۲ در ذهن انسان شکل می‌گیرد (مورر، ۱۳۹۲، ۶۹-۶۷).

رویکرد و تجربه زیبایی‌شناختی انسان هنگامی رخ می‌دهد که تجربه خاصی را نسبت به یک شیء اتخاذ کنیم. به عنوان مثال این رویکرد با تجربه‌ای که هدفش تطابق ذهن با شیء و دریافت حقیقت آن به عنوان امری معقول باشد؛ و یا ادراکی که از سر میل یا عشق نسبت به چیزی برای دریافت یا حفظ آن در ما رخ می‌دهد، متفاوت است. در رویکرد نخست یا رویکرد شناختی^۳، ذهن با وجهی متعالی از وجود که حقیقت نامیده می‌شود روبرو می‌شود و در رویکرد دوم یا رویکرد شوقی^۴، ذهن با وجه کمال و خیر وجود - که همان عشق به امر متعالی باشد - مواجه می‌شود. اما در رویکرد زیبایی‌شناختی صرف مشاهده آن شیء به ما لذت می‌بخشد و هدفش تنها لذت بردن از ادراک وجه متعالی وجود که زیبایی است می‌باشد. جالب

1. sensus communis
2. aesthetic experience
3. cognitive attitude
4. appetitive attitude

آنکه رویکرد زیبایی‌شناختی^۱ انسان را هم به عنوان فاعل شناسا و هم به عنوان عاشق درگیر می‌کند. از این رو او را هم به معرفت می‌رساند هم به لذت و ابتهاج؛ چرا که وقتی قوای شوقی انسان از خیر اشباع گردند؛ به لذت و ابتهاج می‌رسند (مورر، همان: ۷۲-۷۳).

اگر چه تفسیرهای متفاوتی در خصوص ادراک زیبایی از نگاه آکوئیناس ارائه شده است. برخی معتقدند تنها چیزی که متعلق شناسایی قرار می‌گیرد؛ واقعیت صرف وجودی شیء است (یعنی آنچه متعلق مشاهده قرار می‌گیرد) نه صفات واقعی که آن‌ها متعلق شناسایی قرار گیرند و یا این دیدگاه که لذت مشاهده از نگاه آکوئیناس نتیجه تعاملی است که در چهارچوب «تطابق ذهن و عین» و «متعلق شناسایی ادراک شده» صورت می‌گیرد (ربیعی، ۱۳۹۰: ۷۹-۸۰). اما از نگاه پژوهشگرانی چون تاتارکیویچ، ژیلسون، اِکو و ... یک زیبایی ناشناخته، باز هم به واسطه نظم واقعی اجزایش وجودی واقعی دارد (ربیعی، همان: ۸۰).

در اندیشه سنتی پیش از مسیحیت (سنت باستانی)^۲ زیبایی خصوصیتی عینی بود که با فاعل شناسایی نسبتی نداشت، اما در اندیشه مسیحی ایده ارتباط با سوژه یا فاعل شناسا مطرح گردید. آکوئیناس به پیروی از آگوستین تأکید می‌کرد که شیء به آن جهت که ما آن را دوست داریم زیبا نیست؛ بلکه چون زیبا و خوب است آن را دوست داریم. زیبایی بنیانی عینی دارد که در ما حسی لذت بخش بر می‌انگیزد و این احساس ریشه در ادراک و شناخت دارد. مدرک زیبایی نه تنها قوای حسی خود را، بلکه قوای عقلانی را نیز برای دریافت زیبایی به کار می‌گیرد (Tatarkiewicz, 2005: 249-250) و (تاتارکیویچ، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۴). از نگاه آکوئیناس لذت عنصر اصلی زیبایی است چرا که امتیاز انسان در آن است که تنها موجودی است که قادر به دوست داشتن زیبایی است و می‌تواند از زیبایی به خاطر خود زیبایی لذت ببرد. از این رو لذت ریشه در ادراک حسی دارد. به همین دلیل آن را به دو گونه تقسیم می‌کند: یکی ادراک حسی برآمده از تمایلات و امیال طبیعی انسانی و دیگری ادراک حسی برآمده از درک هماهنگی و توازن موجود در رنگ‌ها، اشکال و صداها (Ibid. 250) و (همان، ۵۵).

۳- نسبت وجود، زیبایی و خیر

به عقیده آکوئیناس اولین معنای فعلیت، وجود است. وجود^۳ فعلیت همه افعال و در

1. aesthetic attitude

۲. ظاهراً منظور سنت رومیان باستان می‌باشد (نگارنده).

3. esse

نتیجه کمال همه کمالات است^۱. هر فعلیتی که موجود دارا است وابسته به وجود اوست. بنابراین فعلیت وجود منبع و منشاء کل موجودات و البته زیبایی آن‌ها است (مورر، ۱۳۹۲: ۳۷).
جرالد فلن^۲ می‌گوید فعلیتی که تمام اشیای واقعی از آن برخوردارند؛ منبع و سرچشمه همه زیبایی‌های موجود در آن‌هاست. هر چیزی زیباست؛ زیرا وجود دارد و میزان زیبایی آن در تناسب دقیق با کمال وجودی آن است. به بیان دیگر زیبایی مانند خیریت و حقیقت، صفت متعالی وجود است (مورر، همان، ۴۶).

از سوی دیگر فعلیت به معنای صورت نیز هست. هر چیزی صورت خاص خویش را دارد؛ به این معنا است که از زیبایی مختص به خود بهره‌مند است. به تعبیر آکوئیناس هر چیزی به تناسب صورت خود زیبا است^۳. به همین سبب همگان زیبایی را به معنای نیک صورت بودن و خوش شکل بودن می‌پذیرند (مورر، ۱۳۹۲: ۳۷). از این رو *forma* یا صورت نه تنها به معنای شکل و هیأت بلکه به معنای ظاهر و قیافه نیز هست^۴. اما معنای سوم فعلیت یعنی فعل^۵ یا عمل^۶، جنبه‌ای است که فعلیت وجود و صورت را کامل می‌سازد. از این رو در نگاه آکوئیناس زیبایی در فعلیت یافت می‌شود. به این معنا که کمال زیبایی در عمل نمودار می‌شود. بنابراین وجود، صورت و عمل هر چیز، جملگی موجب زیبایی آن هستند. زیبایی هر شیء موجود در ارتباط با این مؤلفه‌ها شکل می‌گیرد؛ چه آنکه در تعریف آکوئیناس؛ وجود، کُنّه هر چیزی است و در عمق و ژرفنای آن وجود دارد. به عبارت دیگر وجود، منبع هر فعلیت و کمالی از جمله زیبایی است که موجودات از آن برخوردارند (مورر، ۱۳۹۲: ۳۷-۳۸).

پیش‌تر نیز گفته شد که نخستین شرط زیبایی از دیدگاه آکوئیناس، تمامیت یا کمال است. همچنین وی کامل بودن و کمال را به معنای خیر بودن می‌داند. چه آنکه کمال خداوند چیزی جز فعلیت وجود داشتن او نیست. بنابراین خدا به عنوان فعلیت محض وجود، خیر است. این آموزه، اگر چه برآمده از آموزه‌های قدیس آگوستین می‌باشد که، بودن یعنی خیر بودن (وجود یعنی خیر)؛ اما از این منظر که خیر بودن مطلوب بودن است به آموزه‌های ارسطو در اخلاق نیکوماخوس نیز اشاره دارد: «خیر آن چیزی است که ما طالب آنیم». بنابراین وجود یا بودن به

1. hoc quod dico esse est actualitas omnium actuum, et propter hoc est perfectio omnium perfectionum

2. Gerald B. Phelan (1892-1965)

3. *singula sunt pulchra secundum propriam rationem, idest secundum propriam formam*

۴. در زبان لاتین واژه *formositas* (خوش‌صورت بودن) به معنای زیبایی به کار می‌رود و *formsus* به معنای خوش‌صورت از آن مشتق شده است.

5. act

6. action

معنای کامل بودن و در نتیجه خیر بودن خواهد بود (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۱۶۷-۱۶۸).

به عبارت دیگر مطلوب بودن خیر از آن رو است که خیر حیثیت کمال یک موجود را آشکار می‌سازد. خیر از آن رو که کامل است؛ خواستنی است زیرا هر چیزی (موجود) کمال خاص خویش را می‌طلبد. آگوستین در رساله در باب ماهیت خیر^۱، سه خیر یا ویژگی مشترک را در هر چیزی که مخلوق خداوند باشد بیان می‌کند: اندازه^۲، تشخیص نوعی^۳ و نظم^۴. آکوئیناس با استفاده از این دیدگاه معتقد است برای آنکه چیزی کامل و خیر باشد ضروری است که صورت داشته باشد و صورت هر شیء در بردارنده این سه ویژگی است (صانعی، ۱۳۹۳: ۹۲).

پیامد این دیدگاه آن است که اصل و منشاء هر خیری، وجودی است که کمال مشخص آن، نوعی فعل وجودی است. بنابراین آکوئیناس آنچه را خیر می‌نامد؛ با آنچه وجود داشتن می‌خواند یکسان می‌داند. بنابراین خیر بودن به معنای زیبا بودن نیز هست. در مرتبه بالاتر نیز معتقد است خیر کامل الهی، همان وجود الهی اوست^۵ به عبارت دیگر خیر کامل الهی همان فعلیت وجودی او است^۶ (ژیلسون، همان: ۱۶۸-۱۶۷).

اما باید توجه کرد که از نظر وی زیبایی به جهت عقلی متمایز از وجود است. دلیل اینکه زیبایی و خیر در یک شیء یکسانند آن است که شیء بر اساس صورت نوعیه‌اش هم خیر می‌شود و هم زیبا. اما تصور یک صورت به عنوان خیر مستلزم تصور آن به عنوان امر زیبا نیست. از این رو وی زیبایی را خیر خاصی می‌داند که از خیرهای دیگر متمایز است. یعنی آنکه خیر غایت میل طالب است. زیرا طلب حرکتی است از نفس به سوی یک غایت. به عبارت دیگر خیر صورت یک شیء خاص است که نسبت به آن شوق و میل وجود دارد. می‌توان چنین نتیجه گرفت که زیبایی مربوط به صورتی است که بر ما آشکار می‌شود و خیر مربوط به صورتی است که مطلوب ما است (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۲۶۳) و (صانعی، ۱۳۹۳: ۹۶) وی همچنین بیان می‌کند همه اشیاء از آن حیث که وجود دارند، خیرند. اما به سبب وجود الهی موجود نامیده نمی‌شوند؛ بلکه به سبب وجود خاص خودشان موجودند. یعنی آنکه اشیاء به اقتضای وجود خاص خود که آن را از خداوند دارند، موجودند و خیرند (ژیلسون، همان: ۲۵۹).

بنابراین آکوئیناس خیر را با این ترفند که همه چیز بدان میل می‌کند به علت غایی و

-
1. de natura boni
 2. modus
 3. species
 4. ordo
 5. ipsum divinum esse est ejus perfecter bonitas
 6. quasi tota divina bonitas sit ipsum divinum esse

زیبایی را با ترفند قوه شناخت و نسبت شناخت با محاکات به صورت و در نهایت، آن را به علت صوری مرتبط می‌کند. همچنین خیر و زیبا هر دو به سلسله امور متعالی تعلق دارند، چرا که جنبه‌های متعالی وجود هستند و از این رو یک چیز هستند. وجود مطلق هم خیر است و هم زیبا، هم میل را برآورده می‌سازد و هم ذهن را لذت می‌بخشد. بنابراین میل به خیر میل به زیبایی است. این گونه است که عبارت فخیم آکوئیناس معنا می‌یابد که چیزی وجود ندارد که در زیبا و خیر سهیم نباشد زیرا، هر چیزی بنا به صورت خویش زیبا و خیر است (ربیعی، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳).

۴- زیبایی متعالی

افلاطون معتقد است هر خوبی و زیبایی در تمامی جهان ناشی از ایده خیر است و حقیقت و خرد آثار آن هستند. وی در تیمائوس این ایده را با خلقت هستی پیوند می‌دهد: از آنجا که خدا بهتر از همه است؛ نباید چیزی بسازد جز آنچه زیباتر از همه باشد. بنابراین هر چه خیر مطلق می‌آفریند خیر و زیباست. این اندیشه از طریق فلوطین، آگوستین و دیونوسیوس^۱ به آکوئیناس منتقل شده است (ربیعی، همان: ۸۱). آکوئیناس در شرح این دیدگاه بیان می‌کند که نسبت زیبایی به امر متعالی و خداوند به دو دلیل صورت می‌گیرد: نخست از آن حیث که او علت همه زیبایی‌ها است و دیگر آنکه زیبایی به خداوند اختصاص دارد بدون آنکه به هیچ چیز دیگری نیاز داشته باشد. همچنین از آنجا که زیبایی خداوند ورای زیبایی همه موجودات است مایل است خویش را در بیرون متجلی سازد (همان، ۸۳-۸۴).

افلاطون در تیمائوس خداوند - آفریننده را به هنرمندی تشبیه کرده است که در ابتدا اثر خود را تصور می‌کند و سپس با توجه به تصورش اثر را می‌سازد. او خداوند را به مثابه بهترین هنرمند و عالم را به مثابه زیباترین مخلوق توصیف کرده است. خداوند خوب (و زیبا) بود و می‌خواست همه چیز تا حد ممکن شبیه او باشد^۲ (مورر، ۱۳۹۲: ۱۰۸)؛ (افلاطون، ۱۳۶۶: ۱۸۳۹/۳). بنابراین او عالم را شبیه خود درست کرد و آفرینش آن را با اعطای خرد به کمال رسانید و زیباترین مخلوقات خود یعنی انسان را با آن آراست. بنابراین زیبایی مخلوقات چیزی جز شباهت آن‌ها با زیبایی الهی نیست. به تعبیری اشیاء و مخلوقات از زیبایی او بهره‌مند گشته‌اند. خداوند زیبایی فراجوهری است و

۱. برای مطالعه نظریه زیبایی در سده‌های میانه و دیدگاه دیونوسیوس ر.ک: (کوماراسوامی، هنر و نمادگرایی سنتی، راجر لیسی، ترجمه صالح طباطبایی، چاپ فرهنگستان هنر، ۱۳۸۹، ۲۷۵ تا ۲۹۶).

۲. برای مطالعه دقیق‌تر نظرات افلاطون در این زمینه ر.ک: (Plato, Timaeus, 30)، به نقل از (مورر ۱۳۹۲: ۱۰۸) و (افلاطون، ۱۳۶۶: ج ۳، ۱۸۳۹).

اوست که به هر چیز با توجه به ماهیتش زیبایی می‌بخشد. بنابراین می‌توان گفت زیبایی علت آفرینش است. به نظر آکوئیناس هیچ هنرمندی خود را برای کشیدن یک تصویر یا باز نمودن به مشقت نمی‌اندازد مگر به دلیل [خلق] زیبایی (مورر، ۱۳۹۲: ۱۰۸-۱۱۰).

با این همه همان گونه که پیش‌تر آورده شد؛ شناخت امر زیبا فقط از طریق تجربه حسی اشیای زیبای محسوس امکان‌پذیر است. اما این نکته از نگاه وی به معنای برتر دانستن زیبایی حسی در قیاس با زیبایی متعالی نیست؛ بلکه زیبایی فراحسی از آن جهت که به صورت اتم و اکمل در خداوند موجود است؛ در مرتبه بالاتری قرار می‌گیرد (ریعی، ۱۳۹۰: ۸۴).

۵- زیبایی جهان، طبیعت و مخلوقات عالم

پیکاسو بیان زیبایی دارد که، هنرمند خود ابزار طبیعت است: خواه ناخواه طبیعت مشخصه و ظاهر خود را بر هنرمند تحمیل می‌کند. طبیعت در حضور هنرمند است و او را به گونه‌ای تجهیز می‌کند که در عمق جوهر آثار هنری‌اش نفوذ خواهد کرد. از این رو توجه به طبیعت و خاستگاه زیبایی آن در اندیشه فلاسفه اهمیت یافته است. در اندیشه آکوئیناس نیز زیبایی طبیعت به دلیل این‌همانی‌اش با وجود، اکتسابی و مخلوق است. جهان، هستی و زیبایی خویش را مدیون خداوند است؛ چرا که زیبایی و وجود یکی هستند. پیدایش جهان^۱ در عین حال پیدایش زیبایی^۲ نیز هست. از این رو وی برای تبیینی درباره آفرینش هستی به کتاب مقدس و آموزه‌های آن مراجعه کرده است (مورر، ۱۳۹۲: ۸۳).

در آموزه‌های مسیحی بخش‌هایی از عهد عتیق و عهد جدید به مسئله زیبایی جهان و طبیعت اشاره کرده‌اند که آکوئیناس به شرح و تفسیر آن‌ها پرداخته است. در مزامیر (۳/۸) آمده است: «(خداوند) هنگامی که به آسمان که اثر انگشت‌های توست و به ماه و ستارگانی که آراستی می‌نگرم ...»، در شرح این عبارت وی بیان می‌کند که انسان معمولاً کارهای ظریف و هنرمندانه را با انگشتان خود انجام می‌دهد، از این رو چنین تعبیری در مورد آفرینش آسمان و ستارگان کنایه از خلقت ظریف و هنرمندانه آن‌هاست. این بیان جهان مخلوق را به مثابه اثر هنری خداوند و زیبا دانستن آن را به خوبی مطرح می‌کند. همچنین در کتاب یسوع بن سیرا (۹/۴۳) آمده است که، «مجد اختران مایه زیبایی آسمان است. عظمت‌های الهی را به رخسندگی زینت می‌بخشند» آکوئیناس توضیح می‌دهد که ماه و ستارگان از آن رو مایه زیبایی آسمان هستند که به صورت کامل و بدون نقص آفریده شده‌اند. همچنین ویژگی‌های دیگری چون تناسب و روشنی را نیز

1. cosmogenesis
2. calogenesis

می‌توان در زیبایی آن‌ها مورد توجه قرار داد و یا در خصوص این آیه مزامیر (۱/۱۹) که می‌گوید: «آسمان‌ها جلال خدا را آشکار و رفیع عمل دستهایش را هویدا می‌سازد» آورده است که نگاه به آسمان شکوه بی‌نهایت خداوند را بر ما جلوه‌گر می‌سازد (ربیعی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۴).

همچنین در مزامیر (۴/۲۷) آمده است: «یک چیزی از خداوند طلب نموده‌ام و آن را جویا هستم تا تمام روزهای عمرم در خانه بنشینم تا زیبایی (جمال) خداوند را مشاهده کرده در هیكلش بجویم». آکوئیناس در شرح این عبارت می‌گوید که انسان‌ها مایلند در چنین رویتی سه چیز را مشاهده کنند که زیبایی نخستین آن امور است. برترین زیبایی خود خداوند است زیرا زیبایی عبارت است از آنچه به نحو عالی فرم گرفته است. خداوند همان فرمی است که به همه چیزها فرم می‌بخشد. وی همچنین با اشاره به کتاب حکمت سلیمان (۳/۱۳-۵)، خداوند را به عنوان مبدأ زیبایی جهان معرفی می‌کند. بنابراین از نگاه او به کتاب مقدس چنین بر می‌آید که خداوند زیبای برتر است و زیبایی همه موجودات دیگر از سوی خداوند و به واسطه اوست (همان، ۲۵-۲۶).

در کتاب مقدس بخش مهمی به پیدایش جهان اختصاص داده شده است که همواره موضوع خلقت زیبای عالم و موجودات در آن مورد توجه پژوهشگران و مفسران مسیحی بوده است. در کتاب پیدایش آفرینش شش روز به طول انجامیده است و خداوند به ترتیب به خلقت نور و تاریکی؛ فلک (آسمان) و آب‌ها؛ زمین و رُستی‌های آن همچون گیاهان و درختان میوه؛ نورهایی که بر فراز آسمان و زمین نورافشانی می‌کنند همچون خورشید، ماه و ستارگان؛ ماهی‌ها و پرندگان؛ حیوانات پرداخته و در آخر اشرف مخلوقات را شبیه و به صورت خویش آفریده است. در پایان روز ششم خداوند تمامی آنچه را آفریده بود تماشا کرد و آن را خوب یافت. جالب آنکه واژه عبری tov به معنای «خوش ساخت»^۱ و تلویحاً «خوبرو»^۲ و «خوش‌سیما»^۳ نیز هست (مورر، ۱۳۹۲: ۸۵-۸۶).

آکوئیناس بیان می‌کند که می‌توان از پیدایش چنین استنباط کرد که طبیعت در آغاز از سه جنبه فاقد زیبایی بوده است. نخست فاقد زیبایی و افسون نور و همچنین فاقد نظم در آنجا که آگوستین در خلقت عنصر آب می‌گوید: «انبوهی از آب‌های نامنظم» و در نهایت خالی بودن و غیرقابل رویت بودن زمین و فاقد زیبایی و آراستگی بودن آن (همان، ۹۱-۹۲).

قابل توجه است که آکوئیناس برای ارزیابی زیباسازی تدریجی عالم از سه معیار زیبایی خود بهره جسته است: نور یا تابندگی، نظم یا تناسب و تمامیت یا یکپارچگی. اگر چه معنایی که

1. well-made
2. fair
3. good-looking

وی از نور مراد کرده است نور مرئی موجود در عالم است؛ اما وی همچنین در بیان خود، معقولیت باطنی یک موجود یا تابندگی معقول آن را که موجود به واسطه صورت خود از آن برخوردار و برای ذهن قابل فهم می‌گردد را لحاظ کرده است.

در آغاز زمین و آسمان تاریک بودند و زیبایی جهان قابل مشاهده نبود اما با آفرینش نور، زیبایی جهان کامل گشت و هستی قابل رویت شد. عبارت «در ابتدا زمین خالی بود» نیز اشاره به پوشیدگی زمین توسط آب‌های خروشان و غیرقابل رویت بودن آن دارد. بنابراین آنجا که زمینی قابل رویت نبود فاقد زیبایی کامل به حساب می‌آید. همچنین وی توضیح می‌دهد که کار تمییز یا جداسازی در مراحل آفرینش و به ویژه جداسازی آب‌ها و روز و شب، جهان را به تدریج از حالت صورت نیافتگی و آشفتگی اولیه خود به عالمی کاملاً زیبا و صورت یافته، تغییر داد. همچنین در پایان کار آفرینش سومین عنصر زیبایی یعنی تمامیت و یکپارچگی در اتمام کار و با نگاهی که خداوند به آفریده خویش افکند و آن را زیبا (خوب) توصیف کرد، حاصل می‌شود. در اندیشه مسیحی و البته با تأکید توماس آکوئیناس؛ خداوند ابتدا جهان را در ذهن خود تصور کرده است و به تدریج در طی شش روز به این تصور واقعیت بخشیده است. سپس با جداسازی اجزای جهان و صورت دادن به آن و در نهایت با آراستن آن، جهان را به کمال رسانده تا جایی که توانست به کار دست خود با تحسین و لذت نظاره کند. همچنین وی با آفرینش انسان پس از خلق مخلوقات عالم و زیباسازی جهان سرانجام موجودی شبیه خود و برخوردار از عقل را آفرید. از این رو گفته می‌شود که انسان به صورت خدا آفریده شده است (همان، ۹۱-۹۵) و (ربیعی، ۱۳۸۹: ۳۰-۳۲).

۶- کار هنری و تقلید هنرمند

از نظر توماس آکوئیناس هنر از طبیعت تقلید می‌کند. به این معنا که تقلید هنرمند نه از ظاهر طبیعت بلکه تقلید از فعل طبیعت است. وی معتقد است طبیعت همانند هنر غایتمند است از این رو در جهت غایات معینی تکاپو می‌کند. هنرهای بازنمایانه هم از ظاهر طبیعت و هم از شیوه عملکرد آن تقلید می‌کنند. وی اگر چه معتقد بود تمامی هنرها می‌توانند و باید زیبا باشند، اما هنرهای بازنمایانه را متفاوت از هنرهای زیبا می‌دید؛ چرا که کمال در تمام حوزه‌های تولیدات انسانی امکان تحقق دارد. «هر کس چیزی را بازنمایی یا ترسیم می‌کند، به قصد تولید چیزی زیباست» (Tatarkiewicz, 2005: 254-255) و (تاتارکویچ، ۱۳۸۷: ۶۰). وی همچنین معتقد است تمامی انواع هنر عرضی هستند و هنر نمی‌تواند صورت‌های جدیدی خلق کند. در هنر نه با خلق جدیدی

روبرو هستیم و نه با صورت بخشی جدیدی؛ بلکه آنچه با آن مواجه‌ایم باز نمود^۱ و تغییر صورت است. همچنین توماس میان هنرهای تزئینی و هنرهای کاربردی تفاوت قائل شده و هنر کاربردی را در جایگاه برتری قرار می‌دهد. او معتقد است که کار هنر آن است که بهترین صورت ممکن را بیافریند و این بهترین صورت در قیاس با غایتی است که آن اثر باید در خدمت آن باشد. وی همچنین دو نوع زیبایی را برای آثار هنری مطرح می‌کند: یک نوع زیبایی که در هماهنگی صورت است و دیگری زیبایی که در به تصویر کشیدن خوشایندی از یک موضوع به کار می‌رود. از این رو وی معتقد است؛ اگر تصویر کاملی از شیء ارائه شود زیبا نامیده می‌شود اگر چه خود شیء زشت باشد (Ibid. 255-256) و (همان، ۶۱).

آکوئیناس در تعریف هنر آن را به «کاردانی درست برای تولید آثار» توصیف می‌کند. در عین حال بر وابستگی آثار به اراده هنرمند تأکید می‌کند. از نظر او صورت اثر به عنوان ایده در روح هنرمند پیش از آنکه اثر را تولید کند وجود داشته است. همان‌گونه که در مورد خداوند نیز معتقد بود؛ صورت جهان پیش از خلقت در ذهن او وجود داشته است. اما نکته آنجاست که شناخت صورت‌های مصنوعاتی که توسط انسان هنرمند باید تولید شوند از طریق حواس او حاصل می‌شود. اگر چه وی بر اساس این دیدگاه که «هنر مقلد طبیعت است» اثر هنری را به «تصویر شیء طبیعی» تعریف می‌کند؛ اما بنیان این اندیشه همان صورت شیء مصنوع برآمده از تصور هنرمند است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هنر در اندیشه‌ای که آن را طراحی می‌کند شریف‌تر (متعالی‌تر) اما در ماده حقیقی‌تر است به این معنا که طبیعت از طریق هنر الهی صورت‌های جوهری و از طریق هنر انسانی صرفاً صورت‌های عرضی را تولید می‌کند. همچنین طبیعت مبدأ فعلش را در خویش دارد و هر چه هنر تولید می‌کند تابع فعلیت طبیعت است که بر آن برتری دارد. بنابراین از آنجا که تقلید از طبیعت به تقلید از مبدأ تولید برمی‌گردد؛ عقل آدمی در تولید اثر هنری متفرع بر عقل الهی است. از این رو هنر بر طبیعت برتری دارد چرا که هنر اشیایی را تولید می‌کند که طبیعت نمی‌تواند آن‌ها را پدید آورد (ریتر، ۱۳۸۹: ۹۷-۹۸).

با این تعبیر انسان آفرینش‌گر و هنرمند سایه کمرنگی از آفریدگار خویش در آفرینش است. اگر چه از نگاه آکوئیناس انسان نمی‌تواند از هیچ، چیزی بیافریند؛ بلکه قادر است شکل یا صورت‌های جدیدی را به مواد طبیعت بدهد. خداوند عقل را به بشر عطا کرده و طبیعت را تحت سیطره او قرار داده است. از این رو غرض از هنر انسان خدمت کردن به طبیعت و ساختن چیزی است که طبیعت

1. representation

فاقد آن باشد تا بدین گونه به فعالیت خلاقانه طبیعت استمرار بخشیده باشد (مورر، ۱۳۹۲: ۱۳۴). اما باید توجه کرد که آکوئیناس اشیاء طبیعی را از دو جنبه با آثار هنری متفاوت می‌باید: یکی از جنبه منشاء و دیگری از نظر غایت. اشیاء طبیعی از خود طبیعت نشأت می‌گیرند و اثر هنری را هنر هنرمند یا عنصر خلاقه درون هنرمند می‌آفریند از جهت غایت نیز طبق گفته کاندینسکی^۱ نقاش روسی، طبیعت صورت خویش را به حسب غایاتش می‌آفریند و هنر صورت خویش را به حسب خودش می‌آفریند. به تعبیر بهتر تنها غایتی که هنرهای زیبا صورت‌های خویش را برای آن می‌آفریند زیبایی است. از این رو بی‌سبب نیست که آکوئیناس تأکید می‌کند که هیچ‌کس به خود زحمت ساختن یک تصویر یا باز نمود را نمی‌دهد مگر از برای امر زیبا (همان، ۱۳۴-۱۳۷).

بنابراین وقتی هنر زیبا باز نمود زیبایی به حسب ذات هنر می‌باشد، عجیب نیست که هنرمندان آثارشان را به مثابه فرمانمود احساسات و اندیشه هایشان توصیف می‌کنند: «آنچه که یک چیز زیبا فرا می‌نماید تصور چیزی دیگر نیست بلکه تصور یک احساس است». به تعبیر دیگر همان‌گونه که هنرمند به حوزه ذهنی عینیت می‌بخشد؛ اثر هنری او مفهومی از زندگی، عاطفه و واقعیت درونی را فرا می‌نماید. بنابراین می‌توان گفت اثر هنری علی‌رغم تمام فرمانمایی‌اش از هنرمند اولاً و بالذات موجودی زیبا و بدیع است که هنرمند برای آنکه از خود اثر لذت برده شود آن را خلق کرده است (همان، ۳۹۱-۱۴۱).

نکته دیگر آن که دیدگاه تقلید هنر از طبیعت به اندیشه باستانی یونان باز می‌گردد. افلاطون معتقد بود هنر تقلیدی از طبیعت و طبیعت نیز تقلیدی از صور مثالی است و ارسطو نیز هنر را راهی برای تقلید از اشیاء طبیعت می‌داند اگر چه به گونه‌ای بازآفرینی و نه تقلید صرف معتقد است (مورر، ۱۳۹۲: ۱۴۳-۱۴۴). این اندیشه مورد پسند توماس آکوئیناس نیز قرار گرفته است و فراتر اینکه هنر را تجلی طبیعت نیز می‌داند. ماریتن^۲ معتقد است که این دیدگاه هنرمند

1. Wassily Kandinsky

۲. ژاک ماریتن فرانسوی (Jacques Maritain) (۱۸۸۲-۱۹۷۳) از تومیسته‌های برجسته قرن بیستم و یکی از مفسران تأثیرگذار اندیشه‌های توماس آکوئیناس فیلسوف و متاله بزرگ مسیحی قرون وسطی به شمار می‌رود. ماریتن خود را ادامه‌دهنده خط سیر اندیشه توماس می‌دید. وی در ۱۹۳۲ در مؤسسه مطالعات قرون وسطی در کانادا و در دانشگاه‌های پرینستون (۱۹۴۱-۱۹۴۲) و کلمبیا (۱۹۴۱-۱۹۴۴) در آمریکا به تدریس پرداخت. او همچنین از ۱۹۴۴-۱۹۴۸ سفیر فرانسه در واتیکان بود. ماریتن آثاری در زمینه فلسفه، علوم اجتماعی، سیاست، حقوق طبیعی، و... دارد. برخی آثار او در زمینه زیبایی‌شناسی و شعر به این شرح است: هنر و شعر (۱۹۳۵)، وضعیت شعر (۱۹۳۸)، هنر و ایمان (۱۹۴۸) و شهود خلاق در هنر و شعر (۱۹۵۴). به نقل از

را شخصی نهان بین نشان می‌دهد که از طریق اثرش حقیقت باطنی اشیاء را آشکار می‌سازد^۱ (همان، ۱۴۵). هنرمند به ما می‌گوید که ذات طبیعت و انسان چیست و معرفتی واقعی به طبیعت دارد که دانش هنری نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد این معنا اشاره به آن دارد که خداوند پس از آنکه کار آراستن جهان را در شش روز آفرینش به پایان رساند؛ فرصت خلاقیت هنری را به انسان بخشیده است تا چرخه آفرینش استمرار یابد (همان، ۱۴۵-۱۴۷).

آکوئیناس هنر را در زمره فضائل عقلانی بر می‌شمارد. هنر ذهن آدمی را فرا می‌گیرد و به شخص توانایی خلق و تولید اشیاء را می‌بخشد. هنر عبارت است از حکم درست درباره اشیائی که باید ساخته شوند^۲ به تعبیر دیگر هنر آن چیزی است که عقل را برای انجام دادن یا عمل کردن به نحوه درست بر می‌انگیزد. تعبیر دقیق توماس آکوئیناس آن است که هنر را به مثابه «ملکه انجام فعل به نحو عقلانی» توصیف می‌کند (همان، ۱۴۸).

نتیجه‌گیری

بنابراین از نظر آکوئیناس هنر از طبیعت تقلید می‌کند. به این معنا که تقلید هنرمند نه از ظاهر طبیعت بلکه تقلید از فعل طبیعت و بلکه تقلید از فعل الهی است. وی انسان آفرینش‌گر و هنرمند را سایه کم‌رنگی از آفریدگار خویش در آفرینش می‌داند تا آفرینش الهی را در هستی و طبیعت عالم گسترش دهد. اگر چه از نگاه وی انسان همچون خداوند قادر به آفرینش از عدم نباشد و صرفاً قادر است شکل یا صورت‌های جدیدی بر طبیعت بیافزاید. از این رو هدف از هنر انسان خدمت کردن به طبیعت و ساختن چیزی است که طبیعت فاقد آن باشد تا بدین گونه به فعالیت خلاقانه طبیعت تداوم ببخشد.

آکوئیناس در تعریف هنر آن را به «کاردانی درست برای تولید آثار» توصیف می‌کند. در عین حال بر وابستگی آثار به اراده هنرمند تأکید می‌کند. از نظر او صورت اثر به عنوان ایده در روح هنرمند پیش از آنکه اثر را تولید کند وجود داشته است. همان‌گونه که در مورد خداوند نیز معتقد بود؛ صورت جهان پیش از خلقت در ذهن او وجود داشته است. وی بر اساس این دیدگاه که «هنر مقلد طبیعت است» اثر هنری را به «تصویر شیء طبیعی» تعریف می‌کند؛ اما بنیان این اندیشه همان صورت شیء مصنوع برآمده از تصور هنرمند است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هنر در اندیشه‌های که آن را طراحی می‌کند شریف‌تر (متعالی‌تر) اما در ماده حقیقی‌تر است. به این معنا که طبیعت از طریق هنر

(https://en.wikipedia.org/wiki/Jacques_Maritain و <http://www.bashgah.net/fa/category/show/69556>)

۱. برای مطالعه دقیق‌تر دیدگاه ژاک ماریتن نگاه کنید به: (J. Maritain, creative intuition in art and poetry, p.50, note).

2. recta ratio factibilium

الهی صورت‌های جوهری و از طریق هنر انسانی صرفاً صورت‌های عرضی را تولید می‌کند. همچنین طبیعت مبدأ فعلش را در خویش دارد و هر چه هنر تولید می‌کند تابع فعلیت طبیعت است که بر آن برتری دارد. بنابراین از آنجا که تقلید از طبیعت به تقلید از مبدأ تولید برمی‌گردد؛ عقل آدمی در تولید اثر هنری متفرع بر عقل الهی است. از این رو هنر بر طبیعت برتری دارد، چرا که هنر اشیایی را تولید می‌کند که طبیعت نمی‌تواند آن‌ها را پدید آورد (ریتر، ۱۳۸۹: ۹۷-۹۸) و (مورر، همان: ۱۳۴).

منابع

الف - فارسی

۱. افلاطون، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد سوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، دوم، ۱۳۶۶.
۲. تاتارکویچ، ولادیسلاو، «تاریخ زیبایی‌شناسی، زیبایی‌شناسی توماس آکوئینی»، ترجمه مینا نبئی، مجله زیبا شناخت، نیم سال دوم ۱۳۸۷، سال نهم، شماره ۱۹.
۳. ربیعی، هادی؛ «مفهوم زیبایی نزد توماس آکوئینی»، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۴۰.
۴. _____؛ «گستره مفهوم زیبایی در کتاب مقدس و تأثیر آن بر زیبایی‌شناسی آکوئینی»، تهران، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۱۸.
۵. ریتر، یواخیم و دیگران؛ *فرهنگ نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی و دیگران، جلد اول (فلسفه هنر)، تهران، نشر مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه و نشر نوارغنون، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۶. ژیلسون، اتین؛ *تومیسیم*، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، تهران، نشر حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۷. _____؛ *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی و محمد موسوی، قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۸. صانعی، فاطمه؛ شاقول، یوسف؛ «تبیین توماس آکوئینی از نسبت میان زیبایی با خیر و حقیقت»، دو فصلنامه پژوهش‌های هستی‌شناختی، بهار و تابستان ۱۳۹۳، سال سوم، شماره ۵.
۹. کوماراسوامی، آناندا کنتیش، *هنر و نمادگرایی سنتی*، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، فرهنگستان هنر، مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری (متن)، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۱۰. مورر، آرماندا آگوستین، *فلسفه زیبایی تفسیری توماسی*، ترجمه هادی ربیعی، تهران، نشر حکمت، چاپ اول، ۱۳۹۲.

ب - لاتین

11. Eco, Umberto; 1988, *the Aesthetics of Thomas Aquinas*, Hugh Bredin (Trans.) Cambridge: Harvard University Press.
12. Sevier, Christopher Scott; 2012, "**Thomas Aquinas On the Nature and Experience of Beauty**", University of California, Riverside, https://escholarship.org/uc/ucr_etd.
13. Tatarkiewicz, Wladyslaw; 2005 *History of Aesthetics*, Vol. 2, medieval Aesthetics, C. Barrett (Ed.), continuum international publishing.